

عبدالمعبود انصاری

نظریه «انسان حاشیه نشین» در جامعه شناسی

انسان حاشیه نشین شخصی است که تحت شرایط
امپریالیستی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ظهور
می نماید.

(روبرت ای پارک ۱۹۲۸)

با اینکه نظریه «انسان حاشیه نشین» (۱) یا پدیده «حاشیه نشینی» (۲) در سنت جامعه شناسی امریکائی ریشه نسبتاً قدیمی دارد و چندین بار هم مورد تجدید نظر قرار گرفته، ولی به عقیده نویسنده نظریه مذکور هنوز از یک بررسی دقیق و همه جانبه برخوردار نشده است. عبارت دیگر علی رغم نیم قرن بحث و مجادله، تا کنون همه ابعاد نظری و کیفیت کاربرد تحولی این نظریه بویژه در قلمرو جامعه شناسی تطبیقی مورد بحث قرار نگرفته است.

نظر به اینکه اصل و منشاء نظریه «انسان حاشیه نشین» هنوز به خوانندگان فارسی زبان معرفی و شناسانده نشده، نویسنده در این مقاله به معرفی و تحلیل انتقادی آن بسنده، میکند و معرفی بسط نظری و نتایج دست آوردهای تجربی آنرا که در مورد شناخت «اجتماع ایرانیان حاشیه نشین مقیم آمریکا» صورت گرفته به زمان و مکان دیگری موکول می نماید. (۳)

نخستین متفکری که مفهوم "انسان حاشیه نشین" را پیشنهاد و بصورت نظریه‌ای وارد مطالعات جامعه‌شناسی کرد، روبرت ای پارک (۴) جامعه‌شناس طراز اول آمریکائی و از سردمداران "مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو" (۵) است. پارک با الهام گرفتن از عقاید و افکار استاد خود جورج زیمل (۶) جامعه‌شناس آلمانی، در مقاله‌های تحت عنوان "مهاجرت انسانی و انسان حاشیه نشین"، مفهوم "انسان حاشیه نشین" را چنین تعریف کند:

انسان حاشیه نشین شخصیتی است که از حاصل برخورد یا پیوند دو نظام فرهنگی متفاوت و احیاناً "متخاصم ظهور می‌نماید. چنین موجود دو رگه‌ای در زمان واحد نسبت به هر دو نظام فرهنگی احساس بستگی و تعلق دارد ولی در عین حال خود را نسبت به هیچکدام کاملاً "متعلق و متمایل نمیداند" (۷)

بعبارت دیگر، پارک "انسان حاشیه نشین" را شخصیتی می‌شناسد که بدلائل گوناگون و تحت شرایط خاصی از تحول فرهنگها، ارتباط منطقی، حقیقی و فرهنگی خود را با محیط خویش از دست داده ولی هنوز نتوانسته یا نخواسته است با فرهنگ و شرایط جدیدی که با آن روبرو شده ارتباط معنوی برقرار نماید. بعقبده پارک "انسان حاشیه نشین" انسان عصر تحول و دگرگونیهای بنیادی است. چنین فردی با شخصیت متمایزی که دارد در اثر برخورد فرهنگها، نژادها، یا بعلت دگرگونیهای بنیادی نا هماهنگ درون جوامع در حال رشد ظهور و تکامل می‌یابد.

بدین ترتیب افراد یا گروههایی که وارث چنین حوادث و تجربیاتی میباشند از نظر اجتماعی در موقعیتی قرار میگیرند که اصطلاحاً "موقعیت حاشیه‌نشینی نامیده میشود. منظور از موقعیت حاشیه‌نشینی، شرایطی عالمی است برزخ گونه که فرد را از نظر اجتماعی و فرهنگی به حالت تعلیق در می‌آورد. فرد خود را در شرایطی می‌یابد که در آن روابط اجتماعی و ارزشهای فرهنگی و ملی تا حدودی دستخوش تزلزل شده ولی روابط و ارزشهای دیگری هنوز بطور کامل جایگزین آنها نشده است (۸). پارک معتقد است که تجربه چنین شرایط بحرانی موجب شخصیت متمایزی برای فرد میشود. در اغلب موارد چنین فردی در برابر برخورد فرهنگها حالت کناره‌گیری و گنجی از خود نشان میدهد و نمی‌تواند در متن جامعه با عزمی راسخ به فعالیت خویش ادامه دهد. بعبارت دیگر، بعلت ناباوری نسبت به ارزشها و بیگانگی با موقعیت جدید، فرد از جامعه کناره میگیرد و در حالتی معلق در حاشیه اجتماع به بست می‌نشیند. البته با اینکه پارک بر جنبه‌های منفی حاشیه‌نشینی تاکید بیشتری مینماید ولی متذکر میشود که در شرایط خاصی، موقعیت حاشیه‌نشینی نتایج مثبتی هم می‌آورد. مثلاً

فرد به درجه‌ای ازوارستگی و آزادی نائل میشود که میتواند از حاشیه جامعه دنیای اطراف خود را بیطرفانه و بدون هیچگونه حب و بغضی نظاره کند. یعنی افق فکری و دید او بعلت عدم تعصب و بستگی سرزمینی، وسیع و بی طرفانه میشود. بعبارت ساده‌تر، او انسانی میشود جهان وطن و از آنچه رنگ تعلق میبذیرد خود را آزاد می‌یابد.

در رابطه با شرایط و عوامل خاصی که موجب پدیده حاشیه نشینی در جامعه میشود، پارک از حوادث شگرف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تضادهای قومی و ملی که در اوایل قرن نوزدهم بخصوص در ایالات متحده آمریکا جریان یاد میکند. پارک از میان این حوادث تاریخی و پویشهای اجتماعی تنها به برخورد فرهنگها و نژادها که از مهاجرت گروهی افراد بوجود میآید اکتفاء میکند و می‌نویسد

یکی از عواقب روانی اجتماعی مهاجرت این است که فرد مهاجر گرچه هم نژاد مردم جامعه میزبان باشد مع الوصف در موقعیت جدید، خود را میان توقعات و ارزشهای دو نظام فرهنگی موجود پیوسته در تقلا و مبارزه می‌بیند. همیمن شرایط مبهم و گیج کننده موجب نوعی "ثنویت شخصیت" برای (۹) فرد مهاجر شده که خود معرف و ممیز انسان حاشیه نشین است.

خلاصه اینکه پارک به علت علاقه و آفری که نسبت به پویشهای فرهنگی و تاثیرات همه جانبه تحولات اجتماعی داشت برای نظریه "انسان حاشیه نشین" اهمیت فراوانی قائل بود. او در نظریه بسیار معروف خود درباره "دور روابط نژادی" (۱۰) پیش بینی کرده نژادها و صاحبان فرهنگهای متفاوت پس از برخورد اولیه سرانجام به مرحله نهایی مانند گردی (assimilation) می‌رسند. در نتیجه موقعیت حاشیه نشینی را به عنوان مرحله‌ای احتمالی و انحرافی آن جریان کلی مورد نظر قرار داد (۱۱) ..

پس از پارک، شاگرد او ایورت استونکویست بسط بیشتری به نظریه حاشیه نشینی داد و کوشش نمود تا تصویر روشنتری از انسانهایی که در موقعیت حاشیه نشینی قرار میگیرند بدست دهد. وی نیز با تاکید بر جنبه‌های روانی حاشیه نشینی، انسان حاشیه نشین را شخصیتی میداند که در ورطه ناباوری و عدم پیوستگی کامل میان دو جامعه، دو فرهنگ یا دو نظام اجتماعی زندگی میکند ولی نسبت به هیچکدام احساس کامل پیوستگی عاطفی، فرهنگی یا عضویت اجتماعی نمی‌نماید. بنابر عقیده او انسان حاشیه نشین، آشنای بیگانه‌ایست که در عین آشنائی، نوعی بیگانگی، و بی تفاوتی نسبت به محیط اطراف خویش یا جریاناتی

که با آن روبروست از خود نشان میدهد. چنین فردی، زندگی حاشیه نشینی را بر زندگی فعالانه ترجیح میدهد و از قبول مسئولیت یا موقعیت خاص برای خود اجتناب می‌ورزد (۱۲). اهمیت کار استونکویست در این است که میکوشد با بررسی تاریخ تطورات اجتماعات گوناگون شرایط متعددی را که موجب پیدایش موقعیتهای حاشیه نشینی میشود معرفی کند. با اینکه از انسانهای محصول اختلاطنژادها و فرهنگها بعنوان نمونههای بارزی از انسانهای حاشیه نشین یاد میکند متذکر میشود که شرایط اجتماعی و سیاسی اقلینهای قومی و ملی، طبقات نوظهور و فرقه‌های مذهبی درون یک جامعه هم‌از جمله عواملی است که موجب ظهور انسان حاشیه نشین میگرددند و در این زمینه می‌نویسد:

فردی که بعزت مهاجرت، پیشرفت تحصیلی غیر منتظره، ازدواج برون گروهی یا به علل دیگر، از فرهنگ، طبقه و خانواده خود جدا میشود بدون اینکه کاملاً وارد و جذب موقعیت جدید خود بشود، در حالت حاشیه نشینی قرار میگیرد.

از اینرو نمیتواند موقعیت خود را نسبت به گذشته و حال خویش بدرستی تشخیص دهد (۱۳). ضمن بررسی تأثیرات فرهنگها و نظامهای استعماری در خلیقات و نفسانیات ملل مستعمره استونکویست از "اروپائی شدن آفریقائیها" "غرب زدگی شرقیها" بخصوص مردم هندوستان نام میبرد. به نظر او این حوادث که همه جنبه استعماری و امپریالیستی داشته، موجب پیدایش انسان حاشیه نشین در میان این ملل شده است. در باره حاشیه نشینی روشنفکران هندی تحت تسلط فرهنگ استعماری انگلیس چنین مینویسد:

از میان برخورداران تمدن و فرهنگ هندی با ملل دیگر داشته، برخوردار آن با فرهنگ مغرب زمین از همه اساسی تر بوده است. در حالیکه سایر اقوام هنگام برخوردار سعی کردند فرهنگ خود را با فرهنگ مردم هندوستان درآمیزند و با آن کنار آیند، انگلیسها در چهارچوب ادامه تسلط سیاسی خویش نه تنها از فرهنگ مردم هند کناره گیری کردند بلکه با تحمیل افکار و عقایدشان بر مردم هند، فرهنگ این سرزمین را منکوب و اندیشه روشنفکر هندی را همیشه مضطرب و پریشان نمودند. (۱۴)

بعبارت دیگر، بنا بر عقیده استونکویست، نظام اقتصاد استعماری غرب، حکومت تجاوزگرانگلیس و نفوذ کلیسا از جمله نیروهای مؤثری بودند که پایمال کردن نظام ارزشهای

مردمی که تحت تسلط آنان بودند، توانستند روحیه استعماری و حاشیه نشینی را در میان آنان رونق دهند. استونکویست معتقد بود که موقعیت حاشیه نشینی معمولاً "تاثیرات ناروایی بر شخصیت افراد میگذارد. مثلاً "فرد دچار نوعی دوگانگی (۱۵) آگاهی، "ناباوری، عقده، حقارت و حساسیت بیش از حد میشود. بعقیده او فقط عده، قلیلی میتوانند علیرغم شرایط حاشیه نشینی خود عمل نموده و بصورت افرادی انقلابی، پیشتاز، خلاق و نوآور جلوه‌گر شوند.

خلاصه و نتیجه

با اینکه نظریه "انسان حاشیه نشین" یا پدیده "حاشیه نشینی" مدت مدیدی است که افکار جامعه شناسان امریکائی را به خود مشغول داشته ولی هنوز در سطح نظری باقی مانده است و جزء جنبه‌های روانی آن، علل و تاثیرات اجتماعی این پدیده هنوز به بحث و تحقیق منظم علمی کشیده نشده است. بعبارت دیگر، گرایش جامعه شناسان تا کنون بیشتر معطوف به شخصیت انسان حاشیه نشین شده تا موقعیتها و تاثیرات اجتماعی این پدیده؛ در نتیجه این نظریه بشکل اولیه خود باقی مانده و بنا بر علل زیر هنوز مورد تجزیه و تحلیل وسیعتری در زمینه‌های مختلف قرار نگرفته است

۱- علیرغم عقیده مشترک پارک و استونکویست، موقعیت حاشیه نشینی خود به خود منجر به ظهور شخصیت‌های متمایزی که از خصایص روانی ناهنجار برخوردارند نمیشود. یعنی ما نمیتوانیم مسلم انگاریم که چنین موقعیتی خواه ناخواه انسانهای غیرعادی بوجود میآورد. تحقیقات اجتماعی نشان میدهد که افراد در شرایط حاشیه نشینی قادرند ماهیت ملی و شخصیت فرهنگی خویش را پاسداری نموده و علیرغم تسلط فرهنگ یا نظام بیگانه با وجود آوردن نظام فرهنگی خاصی، به روابط اجتماعی و آرمانهای خویش معنی و مفهوم بخشند. نتایج تحقیقات آرنولد وی گرین (۱۶) در مورد موقعیت نسل دوم یهودیان مهاجر در آمریکا و همچنین تحقیقات اینجانب در مورد نسل اول ایرانیان مهاجر نشان میدهد که اکثریت این افراد در شرایط حاشیه نشینی از فرهنگی ویژه برخوردارند که با کمک آن میتوانند از عواقب روانی آن موقعیت در امان بمانند و در عین حال ارتباط معنوی خود را با فرهنگ ملی خویش

حفظ نمایند .

۲- نظریه "انسان حاشیه‌نشین" تا کنون کارکرد تجربی بسیار محدودی داشته‌است نظریه مذکور غالباً "در مورد روستائیان و کارگران مهاجر و همچنین اقلیتهای نژادی و ملی در جامعه آمریکا به کار برده شده و طبقاً "نتایج این تحقیقات نمیتواند در مورد سایر گروههای مهاجر از قبیل مهاجران طبقه متوسط که مهاجرت آنان ناشی از دلائل دیگری است عمومیت پیدا کند . بعبارت دیگر شرایط جدید لزوم تجدید نظر اساسی در نظریه حاشیه‌نشینی را ایجاب میکند .

۳- نکته مهم‌تر اینکه تقریباً "تمام کسانی که تا کنون در مورد حاشیه‌نشینی مهاجران اظهار نظر کرده‌اند به غلط پنداشته‌اند که اینان قبل از مهاجرت جزء لاینفک یا عضو غیر حاشیه‌نشین اجتماعات خود بوده و تنها پس از مهاجرت نخستین بار با موقعیت حاشیه‌نشینی روبرو شده‌اند . در حالیکه نتایج تحقیق در باره جرای وطن روشنفکران و طبقات متوسط کشورهای در حال رشد نشان میدهد که این افراد معمولاً "مهاجرت را بعنوان راه حلی مناسب برای حاشیه‌نشینی درون جامعه خود انتخاب می‌نمایند . در نتیجه جهت شناخت دقیق پدیده مهاجرت طبقات متوسط و بخصوص موقعیت حاشیه‌نشینی و حالت راندگی و ماندگی آنان در کشور میزبان ، ناچاریم از دو موقعیت حاشیه‌نشینی همزمان صحبت کنیم یکی موقعیت حاشیه‌نشینی موجود در این جوامع که غالباً "به مهاجرت منجر میشود و دیگر موقعیت حاشیه‌نشینی در کشور میزبان که ناشی از دل‌بستگی‌های ملی ، فرهنگی و عدم کوشش در راه‌مانند گردی است . در همین رابطه است که اینجانب نخستین بار لزوم تجدید نظر و بسط بیشتر نظریه انسان حاشیه‌نشین را یادآور شده و مفهوم "حاشیه‌نشینی دوجانبه" و "انسان همه جا حاشیه‌نشین" را پیشنهاد نموده‌ام (۱۷) .

منظور از "موقعیت حاشیه‌نشینی دوجانبه" این است که فرد در اثر مهاجرت به کشور دیگر خود را نسبت به جامعه خود و جامعه میزبان رانده و مانده می‌بیند و در هر دو بعنوان آشنای بیگانه‌ای زندگی میکند بعبارت دیگر "انسان همه جا حاشیه‌نشین" فردی است که خود را نه اینجائی نه آنجائی پنداشته و نسبت به هر دو جامعه یا دو فرهنگ با نوعی بیگانگی و عدم بستگی کامل روبرو میشود . چنین پدیده‌ای را باید در چهارچوب تاثیرات فرهنگهای استعماری ، و رشد ناهماهنگ نهادهای بنیادی و نیز خصلت جهانی شدن طبقات متوسط در این کشورها مورد نظر قرار داد و موجبات تحقیقات جداگانه‌ای را فراهم کرد .

زیر نویس‌های مقاله

1- marginal man

2- marginality

(۳) - "اجتماع ایرانیان حاشیه نشین در ایالات متحده" آمریکا عنوان تحقیقی است در اوضاع و احوال ایرانیان مهاجر که نویسنده به زبان انگلیسی نوشته است

4- Robert E. Park

5- Sociology of Chicago School

6- Georg Simmel

7- Park. "Human migration and marginal man" in American - Journal of Sociology, 33 (1928) P. 881

۸- باید یادآور شد که موقعیت حاشیه نشینی با موقعیت بی‌هنجاری () که منظور نظر امیل دورکیم بود کاملاً متفاوت است در حالت آنومی، نظام ارزشها اساساً فرو ریخته و فرد در شرایطی که از نظر او فاقد معنی و ارزش است بسر میبرد. در حالیکه در موقعیت حاشیه نشینی، نظام ارزشها و موازین اجتماعی هنوز بطور کامل از درجه اعتبار ساقط نشده‌اند. از طرفی چون ارزشها و پیوندهای جدیدی در حال تکامل میباشند، فرد میتواند در پناه فرهنگی حاشیه‌ای که ترکیبی از فرهنگ قدیم و جدید است به زندگی و روابط اجتماعی خویش معنی و مفهوم بخشد. بعبارت دیگر، آنومی حالت مطلق و شدید حاشیه نشینی است و عملاً "افراد قلیلی دچار چنین حالتی میشوند."

9-Dual Personality

10. Race Relation cycle

(۱۱) - بر اساس این تئوری، پارک معتقد است هنگامیکه اقوام و نژادهای مختلف در شرایطی با هم برخورد میکنند، از مراحل زیر میگذرند

۱- مرحله برخورد ساده فرهنگی Cultural contact ۲- تضاد Conflict
۳- مرحله همسازی accommodation یا همزیستی مسالمت آمیز

۴- مرحله مانند گردی assimilation که منجر به رفع اختلاف بین نژادها و فرهنگها می شود. البته تجربه برخورد اقوام و فرهنگها در جامعه آمریکا موبد خلاف این نظریه است. برای اطلاع از نقائص نظری این فرضیه نگاه کنید به کتاب *

The Black American in Sociological thought: A Failure of

perspective New York, Capricorn press, 1973

* کتاب فوق‌الذکر، که سال گذشته توسط جامعه‌شناسان ایالات شرقی در آمریکا به عنوان یکی از بهترین کتابهای سال برگزیده شده، نوشته پروفسور استفرو لایم است.

12 Everett Stonequist, The marginal man (New York: Charles Scribener's sons, 1937. p . 2-3)

15 Dual Consciousness (۱۳) - استونکوئیست ص ۶۵۰-۶۶

(۱۴) - استونکوئیست ص ۶۵۰-۶۶

16 Arnold W. Green, "A Reexamination of the marginal man", in Social Forces, 2t (1947) pp. 167 - 171

پرفسور گرین در این تحقیق عقیده پارک و استونکوئیست را مورد انتقاد قرار میدهد و با کمک نتایج تحقیقات خود نشان میدهد که یهودیان مهاجر در شرایط حاشیه نشینی توانسته‌اند به فرهنگ جدیدی که ترکیبی از اصول دین یهود و ارزشهای جامعه آمریکا میباشد دست یابند و با کمک آن به زندگی و روابط اجتماعی و نیز معتقدات خویش معنی و مفهوم بخشند.

17 Dual marginal situation and dually marginal man.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی